ناسیونالیزم اسلامی

تألیف:

استاد سید ابوالاعلی مودودی رحمه الله

ترجمه:

عبید الله اسد

عنوان کتاب: ناسیونالیزم اسلامی

عنوان اصلی: مسئله قومیت (به زبان اردو)

مؤلف: استاد سید ابوالاعلی مودودی رحمه الله

مترجم: عبید الله اسد

موضوع: اسلام و اجتماع

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: خرداد (جوزا) ۱۳۹۶ هـ.ش - رمضان ۱٤۳۸ هـ.ق

منبع: سایت کتابخانه قلم www.qalamlib.com

ایمیل: **book@qalamlib.com**

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

ناسیونالیزم

مفهوم ملت

همزمان با برداشته شدن نخستین گام انسان از جاهلیت به سوی مدنیت، این ضرورت احساس شده است تا در عین کثرت و تجمع، هماهنگی و وحدت به میان آید؛ و افراد متعدد بخاطر انگیزه‌ها و مصالح مشترک، با هم دست همکاری داده و اشتراک مساعی نمایند. با پیشرفت تمدن، دایره وحدت اجتماعی نیز گسترش می‌یابد و مجموع کثیری از مردم به هم می‌پیوندند. به این مجموعه افراد "ملت" گفته می‌شود. با آنکه کلمات "ملت"، "ملیت" به معنای خاصش، از پدیده‌های جهان معاصر است، اما معنایی که بر آن اطلاق می‌شود، به مثابه خود تمدن، قدمت تاریخی دارد. "ملت" و "ملیت" نام تشکیلی است که در بابل، مصر، روم و یونان وجود داشته است، همانگونه که امروز نیز در فرانسه، انگلستان، آلمان و ایتالیا وجود دارد.

لوازم لا ینفک ملیت

جای شکی نیست که اساس ملیت از یک احساس لطیف و پاک منشأ گرفته است؛ یعنی نخستین هدفش این بود که گروهی خاص از مردم، بخاطر منافع و مصالح مشترک خویش با هم همکاری نمایند؛ و بنا بر نیازهای اجتماعی "ملت" را تشکیل بدهند؛ اما همین که احساس "ملیت" در آن‌ها ریشه می‌دواند، طبعاً و لزوماً رنگ عصبیت را به خود گرفته و به هر اندازه‌ای که این احساس شدت می‌یابد، به همان اندازه بر شدت "عصبیت" افزوده می‌شود. هنگامی که ملتی بخاطر کسب منافع و حفظ مصالح خود،

پیوند خویش را از اتحاد جهانی مسلمانان قطع کنند، یا به عبارت دیگر خود را در یک حصار "ناسیونالیستی" محصور سازند، مجبورند میان ساکنان و غیرساکنان آن حصار، امتیاز "خودی" و " غیر خودی" قایل شوند. مقربین خویش را در همه امور و معاملات بر غیرخودی‌ها ترجیح دهند و در مقابله با بیگانگان از " خودی‌ها " حمایت کنند. هرگاه در میان منافع و مصالح آن‌ها و بیگانگان اختلافی پدید آید، منافع خویش را حفظ و در مقابل، بیگانگان را قربانی خواهند کرد. بدین جهت، آن‌ها گاهی در صلح و گاهی هم در حالت جنگ بسر می‌برند، اما باز هم در همین حالات رزم و بزم، حد فاصل ناسیونالیزم بین خودی‌ها و بیگانگان پا برجا خواهد بود. این را عصبیت و حمیت می‌گویند. این خصوصیت لازمه‌ی ناسیونالیزمی است که با آن پیوند خورده است.

عناصر ترکیبی ناسیونالیزم

وحدت و اشتراک ناسیونالیزم همواره بر یک اصل استوار است، فرقی ندارد که چگونه محقق شود، هدف آن ایجاد روابط و ضوابط مستحکم و نیرومندی است که با وصف کثرت نفوس، بتواند مردم را بر یک محور واحد، تفکر واحد، هدف معین و عمل معین بسیج سازد؛ و ملت را با وجود تفاوت‌هایی که دارند، با باورهای مستحکم و ناگسستنی ناسیونالیزم پیوند داده تا تبدیل به یک ملت گردند. پس بر قلب و عقل ملت تا حدی تسلط و غلبه می‌یابند که در راه منافع ملی متحدانه، از هیچگونه ایثار و فداکاری دریغ نکنند.

به همین ترتیب وجوه بیشتری برای اشتراک و وحدت می‌توان یافت، اما ملت‌هایی که از ابتدای تاریخ تا به امروز پا به عرصه وجود گذاشته‌اند، بدون ناسیونالیزم اسلامی بنیاد شده بودند. تمامی آن حکومت‌ها و ملیت‌ها بر

نوعی از انواع اشتراک که در ذیل ذکر می‌کنم، استوار و قائم بوده‌اند. البته مشترکات دیگری نیز به این عوامل کمک می‌کردند:

- اشتراک نژاد: که آن را اشتراک نژادی نیز می‌گویند.

- اشتراک مرز و بوم: که به آن " ملی‌گرایی" نیز اطلاق می‌شود.

- اشتراک زبان: که به عنوان عامل عمده وحدت فکری در ساختار ناسیونالیزم تعریف می‌شود.

- اشتراک در رنگ پوست: این اشتراک، در میان انسان‌های هم‌رنگ، احساس هم‌جنسی را بوجود آورده و سبب دوری جستن از انسان‌هایی می‌گردد که رنگ پوست متفاوتی دارند.

- اشتراک اهداف اقتصادی: این اشتراک، حامیان یک نظام اقتصادی را از حامیان نظام اقتصادی دیگر برتر می‌شمارند. بنابر این، هرکدام در راستای حفظ حقوق و منافع نظام اقتصادی‌ای که به آن معتقدند، سعی و تلاش بیشتری می‌کنند.

اشتراک نظام حکومت: این نوع اشتراک، رعیت سلطنت یا حکومتی را در یک چهار چوب معین قرار می‌دهد. پس در مقابل رعایای سلطنت و حکومت دیگر، حدود و فاصله ایجاد می‌کند.

پس از بررسی ماهیت ملت‌ها، از قدیم الایام تا به عصر روشنگری؛ یعنی قرن بیستم، معلوم خواهد شد که اشتراکات فوق الذکر در همه اشکال آن وجود داشته و دارد.

دو یا سه هزار سال قبل از امروز، یونانیزم، رومیزم، اسرائیلیزم، ایرانیزم و غیره بر پایه‌هایی استوار بودند که امروز نیز آلمانیزم، ایتالویزم، فرانسویزم، انگلیسیزم، جاپانیزم (ژاپنیزم) و.... بر آن‌ها استوارند.

سرچشمه شر و فساد

این مبالغه نیست که پایه‌هایی که ملیت‌های مختلف بر آن استوارند، با قدرت بیشتری شیرازه جماعت‌ها و سازمان‌ها را از هم دریده است. این موضوع نیز حقیقتی انکار ناپذیر است که این نوع ملت‌ها، رنج شدیدی بر ابناء بشر تحمیل کرده‌اند، این‌ها عالم بشریت را به صدها بخش تقسیم کرده‌اند؛ بطوری که اگر بخشی از عالم بشر از بین برود، بخش‌های دیگر نابودی آن بخش و تغییر حاصله را احساس نخواهند کرد. نسلی به نسلی دیگر تبدیل نمی‌شود، کشوری جای کشور دیگری را نمی‌گیرد. سخنگویان یک ملت نمی‌توانند جای سخنگویان ملت دیگر را بگیرند، رنگی به رنگ دیگر تبدیل نمی‌شود و از اهداف اقتصادی ملتی برای ملتی دیگری نفعی نمی‌رسد، هیچگاه سلطنتی به سلطنتی دیگر تبدیل نمی‌شود، در نتیجه چنین استنباط می‌شود که: در میان ملیت‌هایی که بر این پایه استوار و متکی‌اند، شمه‌ای از مصالحت و تفاهم وجود ندارد. آن‌ها بر اساس عصبیت ملی علیه همدیگر می‌شورند و بخاطر اضمحلال و نابودی یکدیگر، تلاش می‌کنند؛ نسبت به یکدیگر بغض می‌ورزند و در نهایت، همگی محکوم به نابودی‌اند. تمامی این عادات، سرچشمه بزرگ فساد، بی امنیتی و آشوبگری و حربه بزرگ طاغوت برای از بین بردن آدمی (دشمن دیرینه‌اش) است.

عصبیت جاهلی

اقتضای طبیعت اینگونه ملیت‌ها ایجاد عصبیت جاهلانه در انسان‌ها است، این احساس جاهلانه، انسان را به مخالفت و نفرت ورزیدن علیه انسان‌های دیگر فقط بخاطر تعلق‌شان به مللی غیر از ملت او وامی‌دارد!. این انسان را با حق و صداقت و دیانت کاری نیست، تنها به دلیل رنگ پوست سیاه یک انسان، او را تحقیر می‌کند. یا تنها به دلیل اینکه آسیایی است،

غربی‌ها اجازه دارند بر سرزمین‌هایشان تجاوز کنند، آن سرزمین‌ها را مستعمره خود کرده و مردمانش را به استثمار بکشند و حق آنان را تلف نمایند. برای نفرت آلمانی‌ها از دانشمندی مانند آئن ستاین، همین قدر کفایت می‌کند که او یک اسرائیلی است. برای هشدار به تشکیدی سیاه رنگ مبنی بر آنکه در صورت مجازات نمودن اروپایی‌ها، از ریاست برکنار خواهد شد همین بس که او یک حبشی است. اما اتباع امریکایی از این صلاحیت برخوردارند که حبشی‌ها را دستگیر و طعمه آتش سازند؛ زیرا آن‌ها حبشی و سیاه پوستند. آلمانی بودن آلمانی‌ها و فرانسوی بودن فرانسوی‌ها، کافی است که نسبت به هم نفرت بورزند و محاسن همدیگر را یکسره معایب تلقی کنند. افغانی بودن افغان‌های آزاد سرحد و عرب بودن اهل دمشق، به انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها این حق را می‌دهد که آن‌ها را هدف بمباران قرار بدهند و شهرهای‌شان را منهدم سازند، حال آنکه اگر یکی از شهرهای اروپا چنین بمباران شود، این امر، عملی وحشیانه محسوب می‌گردد. خلاصه اینکه: این امتیاز نژادی، انسان را از طریق حق و انصاف منحرف می‌سازد. به همین علت است که اخلاق و شرافت بین المللی، در چهار چوب ملیت‌ها در جایی به ستم، اما در جایی به عدل، در جایی به راستگویی و صداقت، اما در جایی به کذب و دروغ، در جایی به پستی، اما در جایی به شرافت تبدیل می‌شود.

آیا تصور و ذهنیتی نامعقول‌تر از این می‌شود در انسان سراغ گرفت؟! با همین دید و ذهنیت است که یک انسان، شخصی نالایق، فاسد و شر پسند را بر یک شخص لایق، صالح و دارای اندیشه نیک، ترجیح بدهد تنها به این علت که او از یک نژاد است و دومی از نژادی دیگر؛ یکی سفید است و دیگری سیاه؛ یکی در غرب فلان کوه متولد شده و دیگری در شرق آن کوه؛ یکی به زبانی تکلم می‌کند و دومی به زبانی دیگر؛ یکی تبعه حکومت

سلطنتی است و دومی تبعه حکومت سلطنتی دیگر. آیا رنگ پوست در پاکی و تیرگی روح اثر دارد؟ آیا عقل می‌تواند این را بپذیرد که: فساد و اصلاح، اخلاق و اوصاف انسانی با دریاها و کوه‌ها ارتباط دارد؟ آیا انسان دارای عقل سلیم می‌تواند قبول کند چیزی که در مشرق حق است، در مغرب باطل باشد؟ آیا یک قلب سلیم این تصور را می‌تواند بپذیرد که نیکویی، شرافت و کمال انسانیت وابسته به خون رگ‌ها یا لهجه و زبان، یا خاک مولد و مسکن می‌باشد؟ بدون شک عقل سلیم به این پرسش‌ها پاسخ منفی خواهد داد. اما نژاد پرستی و ملی‌گرایی و این نوع تفکرات، با لجاجت و بی باکی زیادی به آن جواب مثبت می‌دهند.

انتقادی سالم بر عناصر ناسیونالیزم

برای لحظاتی از این بحث صرف نظر کنید و به اشتراکاتی که امروزه پایه‌های ناسیونالیزم را تشکیل می‌دهند توجه کنید، این نیز بنیاد سالم و مستحکمی را داشته است، با اینکه حقیقت آن تخیل و سراب محض است.

نسلیت یا نژاد پرستی

نژادپرستی چیست؟ نژاد پرستی عبارت است از احترام و به رسمیت شناختن کسانی که از یک نسل هستند، همین اشتراک پیوند، انگیزه آنان می‌باشد. پایه این (اشتراک) ابتدا در خانواده گذاشته می‌شود، سپس توسعه یافته و در سطح طایفه گسترش می‌یابد؛ بعد نسل بوجود می‌آید. پس از این‌که به درجه نسل ارتقاء یافت، انسان از پدری که یگانه مؤرث نسل او بوده است، آنقدر به دور می‌ماند که توارث او تصوری بیش نیست. جوی‌های متعددی از خون بیگانگان به این دریای " نسل " سرازیر می‌شوند. لذا انسان عالِم و عاقل، نمی‌تواند مدعی شود که این دریا، از آب خالصی که از

سرچشمه اصلی‌اش سرازیر است، تشکیل شده است. انسانی که اشتراک خونی را مبنای اتحاد خود قرار می‌دهد، چرا خونی را که از نخستین پدر و مادر تمام عالم بشریت سر چشمه گرفته است مبنای اشتراکش قرار نمی‌دهد؟ چرا تمام بشریت را به نسل واحد و اصل واحدی منسوب نمی‌سازد؟ آنانی که امروز بانی و مؤرث نسل‌های مختلف‌اند، بدون تردید می‌دانند که نسل آنان در طول تاریخ با یکدیگر ارتباط دارند، پس همه ایشان از یک نسل واحد سرچشمه گرفته‌اند. بنابراین، تقسیم بشر به نسل آریایی یا سامی، دیگر معنی ندارد.

وطنیت یا ملی‌گرایی

حقیقت اشتراک مرز و بوم از این هم موهوم‌تر است، جایی که انسان در آن پا به عرصه وجود گذاشته از یک متر مربع تجاوز نمی‌کند، اگر این محیط را وطن اصلی‌اش قرار دهد، پس نمی‌تواند کشوری را به حیث وطنش معرفی کند. اما گاهی مایل‌ها و کیلومترها، گاهی هم صدها و هزارها مایل دورتر از این محیط کوچک را سر حد منطقه و محیط خود ترسیم می‌نماید و می‌گوید: تا فلان‌جا وطنم هست و خارج از آن، به من تعلق نمی‌گیرد.

این تنها تنگ نظری اوست، گرنه هیچ عاملی نمی‌تواند او را از قرار دادن تمام روی زمین به حیث کشورش منع نماید. بنا بر دلیل قبلی‌اش، اگر شخص می‌تواند وطنش را از یک متر مربع به هزارها متر مربع گسترش دهد، چه دلیل و برهانی وجود دارد که نتواند همه کره زمین را وطن خویش بداند؟! اگر انسان زاویه دیدش را تنگ نسازد، خواهد توانست فلان دریا، یا کوه را که حدود وطنش تصور می‌کند، به دیگر دریاها و کوه‌ها و غیره گسترش دهد، زیرا در بین آن دریا و کوه با دیگر دریاها و کوه‌ها فرقی وجود ندارد. همه و همه اجزای یک زمین است، روی چه اصلی و دلیلی به دریاها،

کوه‌ها و غیره این صلاحیت را داده است که او را در حدود ویژه‌ای محصور نگهدارد؟ چرا نمی‌گوید: من بر روی زمین زندگی می‌نمایم، پس تمام کره زمین وطنم است؟! تمام افرادی که در آن سکونت دارند و زندگی می‌کنند، هموطن من می‌باشند. همه در روی کره زمین، مستحق همان حقوقی هستند که در آن یک متر مربع چشم به جهان گشوده‌اند.

امتیازات لسانی

تأثیر اشتراک زبان تنها درین است که: برای متکلمین زبان واحد، زمینه‌ی هرچه بیشتر تفاهم و ابراز نظریات با یکدیگر فراهم گردیده است. پرده بیگانگی از میان برداشته شده و متکلمین زبان واحد، با هم احساس قرابت بیشتر می‌نمایند. اما اظهار نظر مشترک، نمی‌تواند مستلزم اشتراک نظر باشد، گاهی ممکن است ده‌ها زبان و گویش مختلف در باره موضوعی یک دیدگاه داشته و با هم متحد باشند، اما افرادی که با یک زبان و گویش سخن می‌گویند، ده‌ها نظریه داشته باشند که با یکدیگر سنخیت نداشته و باعث اختلاف گردد. روی همین اصل، وحدت نظر که در حقیقت روح ملت است، احتیاجی به اشتراک زبان ندارد، بنابراین، وحدت نظر با اشتراک زبان ارتباطی ندارد. پس این پرسش پیش می‌آید که: انسانیت شخص و خوبی و بدی او چه ارتباطی با زبان دارد؟ آیا شخصی که به زبان آلمانی سخن می‌گوید، به این دلیل بر فرانسوی ترجیح دارد که به زبان آلمانی سخن می‌گوید؟. عامل قابل ملاحظه، تنها در کمال شخصی او نهفته است نه در زبان او. با تلخیص مطلب باید گفت: برای پیشبرد و اجرای امور کشوری و امور عمومی، به شخصی نیاز است که بتواند به زبان آن کشور سخن بگوید. اما نباید در تقسیم انسانیت و امتیاز ملی مد نظر قرار گیرد.

امتیاز رنگ

امتیاز رنگ در سازمان‌های انسانی لغو و بی تأثیر است. رنگ تنها صفت جسم است. شرف انسان بر بنیان جسم او متکی نبوده، بلکه بر روح و نفس ناطقه وی استوار است که دارای هیچ رنگی نیست.

پس امتیاز زردی، سرخی، سیاهی و سپیدی در انسان یعنی چه؟ ما در بین شیر گاو سفید و سیاه تفاوتی قائل نمی‌باشیم؛ زیرا مقصد شیر است نه رنگ گاوی که آن شیر از او دوشیده شده است. این از انحراف عقل است اگر صفات معنوی انسان را مد نظر قرار ندهیم و فقط رنگ پوست او را محترم بشماریم.

ناسیونالیزم اقتصادی

اشتراک اقتصادی مظهر کامل خودمحوری انسانی است، خداوند به چنین امری دستور نداده است. انسان فطرتا توان کار کردن را دارد. بعد از اینکه انسان از مادر متولد و به سن رشد رسید، در دنیا محیطی وسیع برای تلاش و کوشش خود می‌یابد، وسایل مورد نیاز زندگی از او استقبال می‌کند، اما او به خاطر تأمین معیشت خود، به آن‌ها اکتفا نمی‌کند، او نه تنها می‌خواهد ابواب رزق به رویش گشوده شود، بلکه هدف او مسدود ساختن این ابواب به روی دیگران نیز هست. جمع بسیاری از مردم، از این خودمحوری وی حمایت و استقبال می‌کنند، پس در بین ایشان وحدتی پدید می‌آید که باعث ایجاد ملتی واحد می‌گردد. ظاهراً این‌ها می‌دانند که حلقه اغراض اقتصادی را تشکیل داده و منافع و حقوق‌شان را حفظ کرده‌اند. بعضی از ملیت‌ها چنین حصاری را به دور خویش کشیده‌اند. چنین انسان‌هایی عرصه زندگی را بر خودشان محصور می‌سازند، پس این خودمحوری اسباب بستن و به زنجیر کشیدن پاها و دست‌های‌شان را فراهم

می‌سازد. با تعاون در راستای مسدود ساختن دروازه‌های معیشت به روی دیگران، خود کلید معیشت خویش را مفقود می‌سازند. اکنون این رویه در مقابل چشم ما موجود است، تمام حکومت‌های اروپایی، امریکایی و ژاپنی از رویه خویش پشیمانند؛ و در پی آنند که چگونه کاخ‌های اقتصادی‌شان را که بدست خویش و بخاطر حفظ منافع‌شان پایه‌گذاری کرده بودند، فروریزند. آیا با این وصف! به این حقیقت پی نمی‌بریم که تقسیم پیوندها بخاطر کسب معیشت و بدست آوردن امتیازات ناسیونالیستی متکی برآن، کاریست بس احمقانه و غیر عاقلانه؟! با این حال، تأمین آزادی و تلاش و جستجوی مرحمت پروردگار بر روی زمین وسیع خداوند، برای انسان قباحت تلقی می‌شود؟.

ناسیونالیزم سیاسی

اشتراک نظام حکومت یک بنیان ناپایدار و ضعیف است، هیچ ملتی نمی‌تواند بر پایه آن متکی و مستحکم شود، برای اتباع سلطنتی در داخل شدن به وفاداران آن سلطنت و ازین طریق، تشکیل ملیتی، هرگز به موفقیت نخواهد انجامید. سلطنت تا وقتی که غالب و قاهر باشد، اتباع آن از قانون اطاعت می‌کنند، این اطاعت در هر حکومتی که بیشتر بوده، در زمان انحلال باعث تقسیم بیشتر آن حکومت شده است. با ضعیف شدن اداره مرکزی سلطنت مغول، هیچ عاملی نتوانست مناطق مختلف را از تشکیل ملیت‌های جداگانه سیاسی باز دارد. خلافت عثمانی نیز با همین مشکلات مواجه بوده است. در این زمان‌های اخیر جوانی ترک برای برپایی کاخ ناسیونالیزم عثمانی، سعی و مجاهدت زیادی بخرج داد، اما با یک ضربه، سنگ و خشت‌هایش با خاک یکسان شد. جدیدترین مثال در این مورد استرالیا و مجارستان می‌باشند. مثال‌های متعدد دیگری نیز در تاریخ به

کثرت دیده می‌شود. با تقدیم این مثال‌ها، اگر کسی باز هم برپایی و پیشرفت ناسیونالیزم سیاسی را امکان پذیر بداند، بخاطر این تصور غلطی که دارند برای خوشحالی ایشان باید به آنان گفت: اگر به نتیجه رسیدید مبارکتان باد.

انسانیت و آفاقیت

از توضیح و ارائه این انتقاد برمی‌آید که: بنیان و اساسی واقعی برای ایجاد این همه تفرقه در نسل انسان وجود ندارد. این تفرقه‌های مادی و حسی می‌باشد که بر دایره انسانیت سایه افکنده است.

قیام و بقای ناسیونالیزم سیاسی در تاریکی جهالت و محدودیت فکر و انقباض قلب امکان دارد، به هر اندازه که علم و عرفان پیشرفت می‌کند، به هر اندازه‌ای که بصیرت رو به افزایش می‌نهد؛ و به هر اندازه‌ای که وسعت قلب افزایش می‌یابد، بساط‌های مادی و ظاهری چیده می‌شود، تا جایی که نژاد پرستی جایش را به انسانیت، و ملی‌گرایی مقامش را به آفاقیت می‌دهد. با وجود اختلاف رنگ و زبان، وحدت کمال انسانی جلوه‌گر می‌شود، همه بندگان خداوند در زمین، اهداف مشترک زندگی‌شان را دنبال می‌کنند. نظام‌های سیاسی به شکل چند سایه به نظر می‌رسد که با طلوع آفتاب سعادت، از روی زمین گم می‌شوند.

نظر وسیع اسلام

سخن موجز و حق آنست که تمامی معیارهای برتری باید از اسلام منشأ گیرد. اسلام تفاوت‌های مادی میان انسان‌ها را نمی‌پذیرد. اسلام می‌گوید: تمام انسان‌ها از اصل واحدی سرچشمه می‌گیرند.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: ١]

«ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید، و همسرش را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، و از پروردگاری بترسید که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید، و (همچنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان الله همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است».

بین شما اختلاف مرز و بوم و مولد و مدفن حائز اهمیت نبوده، بلکه در حقیقت شما یکسانید.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ فَمُسۡتَقَرّٞ وَمُسۡتَوۡدَعٞۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَفۡقَهُونَ ٩٨﴾ [الأنعام: ٩٨]

«و او کسی است شما را از یک تن آفرید، پس شما را قرار گاه و امانت گاهی است، ما آیات (خود) را برای گروهی که در می‌یابند (به تفصیل) بیان نمودیم».

پس از آن در مورد اختلاف نسل و خاندان نیز این حقیقت را توضیح می‌دهد که:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: ۱۳]

«ای مردم! بی‌شک ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست، بی‌گمان الله دانای آگاه است».

یعنی اختلاف این شعوب و قبائل تنها بخاطر تعارف و شناسایی است، نه عداوت با یکدیگر، یا تفاخر بر یکدیگر و جار و جنجال باهم. در این اختلاف، وحدت اصل انسانی مد نظر قرار گرفته شده است، اگر فرق حقیقی در بین شما وجود داشته باشد، آن بر پایه اخلاق و اعمال نیکو و نکوهیده استوار است.

سپس می‌فرماید که تفرقه گروهی و اختلاف جماعت‌ها، نشانه عذاب خداوندیست و شما باید لذت دشمنی با یکدیگر را بچشید.

﴿قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ أَوۡ مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا وَيُذِيقَ بَعۡضَكُم بَأۡسَ بَعۡضٍۗ﴾ [الأنعام: ٦٥]

«بگو: او قادر است بر آنکه عذابی از بالای (سر) تان یا از زیر پای‌تان؛ بر شما بفرستد، یا شما را به صورت گروه گروه (و پراکنده) با هم بیامیزد و (طعم) جنگ (و دو دستگی) را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشاند».

اسلام این گروه‌بندی را از جمله جرایمی قرار داده است که بنا برآن، فرعون مستحق لعنت و عذاب دانسته شد.

﴿إِنَّ فِرۡعَوۡنَ عَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلَ أَهۡلَهَا شِيَعٗا﴾ [القصص: ٤]

«بی‌گمان فرعون در زمین برتری جست و اهل آن را گروه گروه کرد».

بعد می‌فرماید: زمین از آن خداوند است. درین فرموده، نوع بشر را به خلافتش بر روی زمین سرفراز می‌سازد. او تعالی همه چیز را مسخر انسان گردانیده است. پس نیازی نیست انسان بنده دیگری باشد. خداوند این زمین وسیع را بر روی او گشوده است. اگر جایی برای او گوارا نباشد، می‌تواند بجای دیگری عزیمت نماید، به آن جایی برود که نعمت‌های خداوندی فراوان است.

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ﴾ [البقرة: ٣٠]

«من در زمین جانشینی قرار خواهم داد».

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ...﴾ [الحج: ٦٥]

«آیا ندیدی که الله آنچه را در زمین است مسخر شما کرده است...».

﴿أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ﴾ [النساء: ٩٧]

«مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟».

﴿۞وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗ﴾ [النساء: ١٠٠]

«و کسی‌که در راه الله هجرت کند در زمین جاهای امن فراوان و گشایش (در رزق و روزی) می‌یابد».

اگر تمام قرآن را بخوانید، در آن کلمه‌ای در تأیید ملت‌گرایی و نژاد پرستی نخواهید دید. دعوت و خطاب آن متوجه تمام نوع بشر است. همه انسان‌های تمام روی زمین را به سوی خیر و صلاح فرا می‌خواند. از هیچ ملت و سرزمینی خاص نام نبرده است، فقط از سرزمین مکه نام برده است [چون خانه خدا؛ یعنی کعبه مشرفه در آن قرار دارد]. اما در مورد آن نیز به وضاحت و روشنی فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلۡنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِۚ وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۢ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ٢٥﴾ [الحج: ۲۵]

«بی‌گمان کسانی‌که کافر شدند، و (مردم را) از راه الله باز می‌دارند و (همچنین از) مسجد الحرام، که آن را برای (همه) مردم یکسان قرار دادیم، (چه) مقیم در آنجا و یا وارد بر آن، و کسی‌که از روی ستم در آن‌جا کج‌روی (و انحراف از حق را) بخواهد، از عذاب دردناک به او می‌چشانیم».

و در مورد مشرکین مقیم مکه فرموده است که آن‌ها نجس هستند و باید از آنجا به بیرون رانده شوند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَاۚ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٨﴾ [التوبة: ۲۸]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بی‌گمان مشرکان پلیدند، پس نباید بعد از اِمسال، به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر شما از فقر می‌ترسید، (بدانید که) خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد گرداند. بی گمان خداوند دانا و حکیم است».

پس از این تصریح، دیگر ناسیونالیزم وطنی و ملی‌گرایی در اسلام جایی ندارد. بلکه همه مسلمانان برادر و همه سرزمین‌های اسلامی سرزمین آنان می‌باشد، پس هر مسلمان می‌تواند بگوید:

هر مُلک مُلک ماست که مُلک خدای ماست.

دشمنی اسلام و عصبیت

در اوایل ظهور اسلام، تعصبات و امتیازات نژاد و وطن از عمده‌ترین موانع پیشرفت آن بود. در این تعصبات، قبیله رسول الله ﷺ در پیشاپیش همه قرار

داشت. همین تصورات و مفاخر و برتری نژادی و قبیله‌ای، حایل بزرگی در بین آن‌ها و دین اسلام شده بود، آن‌ها بر این اعتقاد بودند که اگر قرآن از طرف خداوند متعال نزول می‌یابد، پس باید بر یکی از رجال با نفوذ و سرمایه‌دار مکه و یا طایف نازل شود:

﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ ٣١﴾ [الزخرف: ۳۱]

«و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ، از (مردم) این دو شهر (مکه و طایف) نازل نشده است؟!».

ابوجهل حدس می‌زد که محمد ﷺ با ادعای رسالتش، فخری بر مفاخر قبیله‌ای خود می‌افزاید. او می‌گفت:

«ما در همه چیز با بنی‌عبدمناف مقابله می‌نمودیم، در شأن و شوکت حریف آنان بودیم، در مهمان نوازی و در عطا و بخشش، با آن مساوی بودیم. اما اکنون وی می‌گوید: به من وحی نازل می‌شود، به خدا سوگند که هرگز محمد را تصدیق نمی‌کنیم».

این تنها نظر ابوجهل نبود، بلکه همه مشرکین قریش در مقابل دین رسول الله ﷺ این چنین عنادی داشتند:

مـذهب او قـاطع ملـک و نصـب   از قـریش و منکـر از فضـل عـرب
در نگـاه او یکـی بـالا و پسـت   با غلام خویش بریک خوان نشست
قـدر احـرار عـرب نشـناخته   بـا کلفتـان حـبش در سـاخته
احمـران بـا اسـودان آمیختنـد   آبـروی دودمـانی ریختنـد

بنابراین، تمام قبیله قریش به مخالفت با بنی‌هاشم برخاست. بنی هاشم نیز به پیروی از عصبیت قبیله‌ای، از رسول الله ﷺ حمایت و پشتبانی کردند؛

در حالی که اکثر آنان مسلمان نبودند. به همین علت بنی هاشم در شعب ابی طالب محصور شد و تمام اهل قریش با آنان قطع رابطه نمودند.

مسلمانانی که قبیله‌های‌شان مستضعف بودند از مظالم شدید به ستوه آمدند و بسوی حبشه هجرت کردند؛ و آنانی که توان و قدرت داشتند، نه بخاطر حق پرستی ایشان، بلکه بنا به قدرت قبیله‌ای خویش تا حدی از تجاوز و ستمگری قریش محفوظ بودند. عرب بنا بر پیشگویی‌های انبیای بنی اسرائیل مدت‌های زیادی منتظر ظهور پیامبر بودند، نتیجه پیشگویی‌ها این بود که وقتی دعوت رسول الله ﷺ پخش شد، عده کثیری از مردم مدینه به اسلام مشرف شدند؛ اما عامل اساسی‌ای که خود یهودی‌ها را از تصدیق آن حضرت باز می‌داشت، همین تعصب نژادی بود، آن‌ها معترض بودند که چرا پیامبر آینده که باید از بنی‌اسرائیل باشد، از بنی اسماعیل انتخاب گردیده است؟. این تعصب، آن‌ها را به حدی مشتعل و عصبانی نمود که موحدین را ترک کرده به مشرکین پیوستند. نصاری نیز چنین حالی داشتند، آن‌ها نیز منتظر آمدن پیامبر بودند، اما حدس می‌زدند که پیامبر از مردم سوریه خواهد بود و از آنجا ظهور خواهد نمود. به همین دلیل به پذیرفتن هیچ پیامبری از عرب تن در نمی‌دادند. هنگامی که فرمان رسول الله ﷺ به هرقل رسید، وی خطاب به تاجران قریش گفت:

«من می‌دانستم پیامبر دیگری آمدنی است، اما امید نداشتم از میان شما باشد».

هنگامی که نامه رسول خدا ﷺ به مقوقس مصر رسید، وی نیز گفت:

«اینکه پیامبری باقی مانده و ظهور خواهد کرد، این را می‌دانستم، اما امید داشتم وی از شام مبعوث شود».

چنین تعصبی در فارس‌ها نیز دیده می‌شد. وقتی نامه مبارک رسول‌اکرم ﷺ به خسرو پرویز رسید، وی از نامه رسول خدا ناراحت و برافروخته گردید؛

چرا که خود را از نظر نژادی برتر می‌دانست، وی از اینکه فرستنده نامه، نام خود را قبل از نام او نوشته بود بسیار عصبانی گردید؛ زیرا وی مردم شبه جزیره عربستان را به چشم مردمانی عقب افتاده و برده می‌دید؛ و آنان را ذلیل و حقیر می‌شمرد. برای همین او هیچگاه قبول نمی‌کرد در یک چنین ملتی، شخصی مبعوث شود و مردم را بسوی حق فراخواند.

بزرگترین حربه‌ای که یهودی‌ها این دشمنان اسلام، از آن بر علیه مسلمانان استفاده می‌کردند، ایجاد تعصب قبیله‌ای بود. بنابراین، آن‌ها با منافقین مدینه ارتباط برقرار نمودند.

آنان برای اختلاف در بین مسلمانان مدینه، جنگ بعاث [جنگی که در بین دو طایفه اوس و خزرج روی داد] را یادآوری می‌کردند، پس چنان تعصب را بر می‌افروختند که نزدیک بود دو باره شمشیرها برای خون‌خواهی از نیام کشیده شود. در این مورد آیه ذیل نازل شد که:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقًا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَـٰبَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَـٰنِكُمْ كَـٰفِرِينَ ١٠٠﴾ [آل عمران: ١٠٠]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید، شما را بعد از ایمان‌تان به کفر بر می‌گردانند».

تعصب نژادی و ملیت باعث آن شد که وقتی پیامبر قریشی مکی، به عنوان حکمران و بزرگ مدینه پذیرفته شد، منافقین مدینه با دیدن مهاجرین در باغ‌ها و نخلستان‌های انصار، از شدت حسادت آتش می‌گرفتند. از همین روی عبدالله بن ابی رئیس منافقین می‌گفت:

«اینان در شهر و دیار خودمان با ما سر ستیز دارند و به ما بزرگی می‌فروشند! به خدا مَثَل ما و اینان همان ضرب‌المثل قدیمی است که گفته‌اند: سَمّن كلبَک يأكُلْک! یعنی: سگت را فربه ساز تا خودت را بخورد!».

آن‌ها به انصار می‌گفتند: «این کاری است که خودتان بر سر خودتان آوردید! اینان را وارد سرزمین‌تان کردید، اموال‌تان را با اینان تقسیم کردید! هان به خدا، اگر امساک کرده بودید و دست مساعدت به آنان نداده بودید، به شهر و دیار دیگری می‌رفتند!؟».

قرآن عظیم الشان به سخنان این منافقین چنین پاسخ مؤجزی داده است:

﴿هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ٧ يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ٨﴾ [المنافقون: ۷-۸]

«آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «بر آنان که نزد رسول الله هستند (چیزی) انفاق نکنید تا پراکنده شوند و حال آن که خزاین آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است، ولی منافقان درنمی‌یابند. آن‌ها می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم، یقیناً صاحبان عزت، ذلیلان را از آنجا بیرون می‌کنند حال آنکه عزت از آن خدا و رسول و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند».

این نتیجه تعصب بود که عبدالله بن ابی منافق به حضرت عایشه رضی الله عنها تهمت و افترا زد؛ و حمایت اهل خزرج از او، باعث آن شد که این دشمن خدا و رسول به کیفر عمل ناشایسته‌اش نرسد.

جهاد اسلام علیه تعصب

از مطالبی که گفتیم، این حقیقت واضح می‌شود که بعد از کفر و شرک، بزرگترین دشمن اسلام مسئله نژاد پرستی و ملیت بود، برای همین، رسول‌الله ﷺ در ۲۳سال عمر گرامی خود همزمان با امحای کفر و شرک، به امحای عصبیت و نژاد پرستی نیز پرداخت. اگر کتب احادیث و سیره را

مطالعه کنیم، آگاه خواهیم شد که رسول اکرم ﷺ چگونه امتیازات خون، رنگ، خاک، زبان و نژاد را نابود ساخت، دیوارهای مرتفع امتیازات غیر طبیعی بین انسان و انسان را فروریخت! و همه انسان‌ها را از نگاه حیثیت انسانی، یکسان قرار داد. رسول الله ﷺ برای مبارزه با این کار، فرمودند:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ»[۱].

ترجمه: «هرکس به نژاد پرستی بخواند از ما نیست، هر کس بخاطر نژاد پرستی جنگ نماید از ما نیست، هر کس بر عقیده نژاد پرستی بمیرد از ما نیست».

آن حضرت ﷺ فرموده‌اند:

«لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِدِينٍ أَوْ تَقْوَى النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ»[۲].

ترجمه: «هیچکس بر دیگری برتری ندارد مگر به دین و تقوی، همه مردم فرزندان آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است».

امتیازات نسل، وطن، زبان و رنگ را با این اعلام ملغی قرار دادند:

«لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ كُلّكُم أبناء آدم». (بخاری و مسلم)[۳].

۱- سنن ابو داود (۴۴۵۶)؛ حدیثی ضعیف است، مشکاة المصابیح (۴۹۰۷). (مصحح)

۲- حدیث را به این صورت نیافتم؛ حدیث را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود که هر بخش در حدیثی جدا گانه آمده است است. رک: سنن ترمذی (۲۸۹۰)؛ مسند احمد (۱۶۸۰۴)؛ معجم الکبیر (۱۴۲۳۱). (مصحح)

۳- این روایت نه در بخاری است و نه در مسلم. مسند احمد (۲۲۳۹۱)؛ معجم الکبیر (۴۹۰۵) و لفظ «کلکم ابناء آدم» در روایت نیست. (مصحح)

ترجمه: «نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، همه شما فرزندان آدم هتسید».

«لاَ فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ، وَلاَ لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلاَ لأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلاَ أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلاَّ بِالتَّقْوَى». (زاد المعاد)[1]

«هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب؛ و هیچ سرخی بر سیاه، و هیچ سیاهی را بر سرخ فضیلت نیست، و اگر فضیلت است تنها بنا بر پرهیزگاری است».

«اسْمَعُوا وَأَطِيْعُوا، وإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ»[2].

«بشنوید و اطاعت کنید، اگر چه بر شما برده‌ای حبشی به عنوان [امیر] گماره شده باشد که گویی سرش مانند دانه کشمش است».

پس از فتح مکه، در هنگامی که گردن‌های استوار و متکبر قریش به زور شمشیر خمیده گشت، پیامبر ﷺ به ایراد خطابه برخاستند و با روشنی اعلام کردند که:

«أَلاَ إِنَّ كُلَّ مَأْثَرَةٍ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تُذْكَرُ وَتُدَّعَى مِنْ دَمٍ أَوْ مَالٍ تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ».[3]

«آگاه باشید که همه امتیازات و مکارم اهل جاهلیت که ذکر می‌گردید و بدان خوانده می‌شد، مثل خون یا مال [دیگر ارزشی ندارد] و در زیر پای من قرار دارد».

۱- همان. (مصحح)

۲- بخاری (۶۵۲، ۶۶۰۹) (مصحح)

۳- سنن ابو داود (۳۹۴۱)؛ ابن ماجه (۲۶۱۸)؛ حدیثی حسن است. (مصحح)

«یا معشر قریش إن الله أذهب عنكم نخوة الجاهلية و تعظمها الآباء»[1].

«ای اهل قریش! خداوند افتخار و نخوت جاهلیت و فخر بر آبا و اجداد را از شما دور کرده است».

«أَيُّهَا النُّاس! كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ، وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ، لاَ فَخْرَ لِلْأَنْسَابِ لاَ فَخْرَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلاَ لِلْعَجَمِيِّ عَلَى الْعَرَبِيِّ. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

ترجمه: «ای مردم! همه شما از آدم بوجود آمده‌اید و آدم از خاک بوجود آمده است. برای نسب افتخاری نیست. عرب را بر عجم و عجم را بر عرب افتخار نیست. همانا گرامی‌ترین شما در نزد پروردگارتان پرهیزگارترین شما است».

پس از ادای عبادت الهی در پیشگاه خداوند، پیرامون سه واقعیت گواهی خواهید داد، نخست اینکه «خدا را شریک و مانندی نیست» ثانیاً اینکه «محمد ﷺ بنده و فرستاده خداوند است»، ثالثاً اینکه «بندگان خداوند باهم برابر و برادراند» «إن العباد كلهم إخوة»[2].

۱- این روایت ضعیف است؛ رک: السلسلة الضعیفة (۱۱۶۳) ذیل روایت «اذهبوا فأنتم الطلقاء». اما به همین معنی با لفظ «عصبية الجاهلية» روایت شده است؛ رک: سنن ابو داود (۴۴۵۲)؛ سنن ترمذی (۳۱۹۳)؛ مشکاة المصابیح (۴۸۹۹)، روایتی حسن است. (مصحح)

۲- سنن ابو داود (۱۲۸۹)؛ مسند احمد (۱۸۴۹۰)؛ شعیب ارنؤوط آن را ضعیف دانسته است. علامه البانی نیز در صحیح و ضعیف سنن ابی داود (۱۵۰۸) آن را تضعیف نموده است. متن روایت این است: عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ سَمِعْتُ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ وَقَالَ سُلَيْمَانُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي دُبُرِ صَلَاتِهِ: اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنَا شَهِيدٌ أَنَّكَ أَنْتَ الرَّبُّ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ اللَّهُمَّ

اساس ناسینالیزم اسلامی

به این ترتیب خدا و رسولش تمام بنیادهای توهمی، حسی، مادی و قیود جاهلیت را که کاخ‌های ملی‌گرایی مختلف بر آن پایه گذاری و استوار شده بود، از بیخ برکند. تفرقه‌های نامعقول رنگ، نسل، وطن، زبان، اقتصاد و سیاست که انسان بنا بر جهالت و نادانی‌اش، انسانیت را به واسطه آن تقسیم می‌کرد، از بین رفت. تمام انسان‌ها از نگاه ماده انسانیت، باهم مساوی و یکسان قرار گرفتند.

خداوند و پیامبرش همزمان با واژگون کردن ناسیونالیزم جاهلی، ناسیونالیزم جدیدی را متکی بر بنیادهای منطقی بنیاد نهادند. پایه‌های این ناسیونالیزم نیز بر امتیاز بنا شده بود، اما نه بر امتیاز مادی و غرضی، بلکه بر امتیاز روحانی و معنوی. این ناسیونالیزم به انسان صداقت طبیعی می‌بخشد، ناسیونالیزمی که نامش «اسلام» است و تمام بشریت را به اطاعت و بندگی خداوند، تزکیه و طهارت نفس، عمل نیک و پرهیزگاری فرا می‌خواند و بعد می‌گوید: آنانی که این دعوت را پذیرفتند، همه یک ملت می‌باشند و اگر در این تردید داشته باشند، از ملتی دیگر و غیر از اسلام هستند. چون کسانی که اسلام را پذیرفته‌اند، همه آنان افراد یک ملت واحد می‌باشند.

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

«و همچنین شما را امت میانه قرار دادیم».

رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ الْعِبَادَ كُلَّهُمْ إِخْوَةٌ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ اجْعَلْنِي مُخْلِصًا لَكَ وَأَهْلِي فِي كُلِّ سَاعَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اسْمَعْ وَاسْتَجِبْ اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ اللَّهُمَّ نُورَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ: رَبَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ. (مُصحح)

و افراد و گروه‌های دیگر اهل کفر و گمراهی هستند، اما متابعین آن‌ها با تمام اختلافات ذات البینی، یک گروه محسوب می‌شوند.

﴿وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [البقرة: ٢٦٤]

«و الله گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

بنای امتیاز بین این ملیت‌ها نسل و نسب نه، بلکه اعتقاد و عمل است. این بسیار بعید نیست که دو برادر از یک پدر، بخاطر کفر و اسلام از هم جدا شوند، اما دو شخص اجنبی و ناشناخته بر اثر متعهد بودن به اسلام، یک ملت بوده و با هم دوست و شریک باشند.

در این میان، مسلمانان، کشورهای مختلف را تشکیل می‌دهند، اختلاف وطن وجه امتیاز به حساب نمی‌آید، بلکه امتیاز مبنی بر حق و باطل است و این بر اساس کشور نیست. ممکن است ملیت دو همشهری، یا محله‌ای و حتی افراد یک خانه بنا بر اختلاف اسلام و کفر از هم جدا شوند، اما برعکس یک شخص حبشی بنا بر تشرف به اسلام با یک مراکشی پیوند برادری برقرار نماید.

اختلاف رنگ نیز در جامعه اسلامی باعث افتراق و جدایی امت از یکدیگر نمی‌شود، در اسلام رنگ چهره اعتبار ندارد، بلکه رنگ خدایی اعتبار دارد و آن بهترین رنگ‌هاست.

﴿صِبۡغَةَ ٱللَّهِ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗۖ﴾ [البقرة: ١٣٨]

«رنگ الهی (را بپذیرید) و چه کس در رنگ کردن از الله نیکوتر است؟!»

امکان پذیر است که یک سپید و یک سیاه بنا بر اعتبار اسلام یک ملت شوند، برعکس دو سپید بنا بر اعتبار کفر، ملت مخالف یکدیگر را تشکیل دهند.

امتیاز زبانی نیز در اسلام عامل اختلاف نمی‌باشد، اینجا زبان دهان معتبر نبوده بلکه زبان قلب مدار اعتبار است، زبانی که همه جهانیان با آن

حرف می‌زنند و فهمیده می‌شود. بنابراین اعتبار، یک عرب و یک افریقایی می‌توانند هم‌زبان باشند، اما دو عرب که زبان‌شان عربی است از یکدیگر دور باشند و زبان یکدیگر را [زبان قلبی] درک نکنند.

اختلاف نظام‌های سیاسی و اقتصادی نیز از نظر اسلام اهمیتی ندارند. در نظام اسلامی جنگ بر سر سرمایه و طلا نیست، بلکه همه چیز وابسته به سرمایه ایمان است. کشمکش بر سر سلطنت انسانی نیست، بلکه برای سلطنت خداوند است. آنانی که به حکومت الهی وفادارند و خویشتن را به خداوند فروخته‌اند، همه یک ملت‌اند، خواه در هندوستان باشد یا ترکستان. اما آنانی که از حکومت الهی سرباز زده‌اند و با مال و جان در خدمت طاغوت می‌باشند، ملت دیگری هستند. دیگر ملت مسلمان به آنان کاری ندارد که در کشورشان چه نظامی حاکم است و یا چه نظام اقتصادی دارند.

به این طریق، دایره‌ای که اسلام برای ناسیونالیزم ترسیم کرده، دایره مادی و حسی نبوده، بلکه یک دایره بخصوص معنوی است. این دایره‌ای است که دو نفر را به سبب اعتقادی، اگر چه از یک خانواده باشند از هم جدا می‌نماید، اما دو شخص را گرچه یکی در شرق و دیگری در غرب باشد، به هم پیوند داده و در داخل یک دایره قرار می‌دهد.

سر عشق از عالم ارحام نیست او ز سام و حام و روم و شام نیست
کوکب بی شرق و غرب و بی غروب در مدارش نی شمال و نی جنوب

محیط دایره کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است. مدار دوستی و دشمنی همین کلمه است.. اقرار بدان باعث تجمع و انکار آن باعث جدایی و از هم پاشیدگی است. آنانی را که این کلمه از هم جدا کرده باشد، پیوندهای خونی، خاک، زبان، رنگ و حکومت، نمی‌تواند متفق و متحد گرداند. همچنین آنانی را که بدور این کلمه جمع شده باشند، هیچ دریا، کوه، اقیانوس، زبان، نسل و رنگی نمی‌تواند از هم جدا نماید. چون در اسلام

امتیاز جز به تقوا نیست، لذا هیچ چیزی نمی‌تواند بین مسلمانان جدایی و تفرقه بیاندازد.. هر مسلمان خواه از چین باشد یا مراکش، سپید باشد یا سیاه، هندی حرف بزند و یا عربی، سامی باشد یا آریایی، تبعه این حکومت باشد یا آن حکومت، فردی از ملت مسلمان است و عضو جامعه اسلامیست، تبعه حکومت اسلامیست، سرباز ارتش اسلامیست و مستحق حفاظت قانون اسلامیست. ماده‌ای در شریعت اسلامی وجود ندارد که در عبادات، معاملات، معاشرت، معیشت، سیاست و بالاخره در تمام شئون زندگی، مسلمانی را نسبت به مسلمان دیگر بخاطر زبان یا جنسیت، یا وطن امتیاز بیشتری بدهد.

روش اتحاد و تفرق اسلامی

نباید چنین برداشت شود که اسلام تمام رشته‌های مادی و انسانی را قطع کرده است، خیر، هرگز. اسلام مسلمانان را به صله رحمی حکم می‌کند و از قطع صله رحمی باز می‌دارد. به اطاعت و فرمانبرداری از والدین تأکید می‌کند. در خیر، صدقات و بذل و انفاق، خویشاوندان و ذوی القربی را بر غیر ذوی القربی ترجیح داده است. به تحفظ و نجات اهل و عیال، فامیل و مال از شر دشمن حکم نموده است. مبارزه با ستمگران را مقدم شمرده و کسانی را که درین راه جان می‌دهند، شهیدش می‌شمارد. در تمام امور زندگی بدون امتیاز و در نظر گرفتن مذهب، به همدردی، معاونت، رفتار نیکو و ابراز محبت به هر انسان دستور می‌دهد. هیچ حکمی در اسلام یافت نخواهد شد که با خدمت و تحفظ خاک و وطن مخالفت کند، یا صلح و مسالمت را با همسایه غیر مسلمان تقبیح نماید.

این همه مراعات امور طبیعی و جایز در رابطه به پیوندهای مادی است. اما عاملی که در مسأله ناسیونالیزم و اسلام فرق بین اسلام و غیر اسلام را

بوجود آورده، اینست که: دیگران بنا بر همین رشته‌ها، ملیت‌های جداگانه را تأسیس نموده‌اند؛ اما اسلام آن را اساس ناسیونالیزم قرار نمی‌دهد. اسلام ارتباط ایمان را بر همه ارتباطات ترجیح داده و اگر فرصت میسر شود، هریک از مسلمانان بخاطر آن جان فشانی خواهند کرد.

خدای‌تعالی می‌فرماید:

﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ إِلَّا قَوۡلَ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسۡتَغۡفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمۡلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۖ رَّبَّنَا عَلَيۡكَ تَوَكَّلۡنَا وَإِلَيۡكَ أَنَبۡنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٤﴾ [الممتحنة: ٤]

«یقیناً برای شما سر مشق خوبی در (زندگی) ابراهیم و کسانی‌که با او بودند وجود دارد، آنگاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه غیر از الله می‌پرستید بیزاریم، به شما کافر (و منکر) شده‌ایم، و میان ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا این‌که به الله یگانه ایمان آورید مگر آن سخن ابراهیم که به پدرش (آزر) گفت: «البته من برایت آمرزش طلب می‌کنم، و در برابر الله برای تو اختیار چیزی را ندارم» - پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو روی آوردیم، و بازگشت (همه) به سوی توست»».

همچنین الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣﴾ [التوبة: ٢٣]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! پدران خود و برادران خود را دوستان (و اولیاء) خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند، و کسانی از شما که آنان را دوست (و ولی) خود قرار دهند، پس آنان ستمکارانند».

همچنین خدای‌تعالی می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجِكُمۡ وَأَوۡلَٰدِكُمۡ عَدُوّٗا لَّكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُمۡۚ﴾ [التغابن: ١٤]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! به راستی (بعضی) از همسران‌تان و فرزندان‌تان دشمنان شما هستند، پس از آن‌ها بر حذر باشید».

اسلام حکم می‌کند که: در صورتی که دین شما در وطن‌تان با خطر مواجه بود، پس بخاطر دین، ترک میهن کنید و از آنجا هجرت نمایید. شخصی که عشق میهن را بر منافع دین ترجیح می‌دهد و هجرت نمی‌کند، منافق است و وی را با شما ارتباطی نیست.

﴿وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرًا ٨٩﴾ [النساء: ٨٩]

«و از میان آن‌ها یار و یاوری اختیار نکنید».

بدین ترتیب با اختلافات کفر و اسلام نزدیکترین پیوندهای خونی از هم می‌گسلند. پدر، مادر، برادر و فرزند تنها بدین خاطر از هم جدا می‌شوند که بعضی از ایشان مخالف اسلام می‌باشند. بدین جهت ما از بعضی از مردم کشورمان روی می‌گردانیم که با خدا دشمنی می‌ورزند و میهن را به جهتی بر اسلام مقدم. بنابراین، اسلام بر همه مقدم است. همه چیز را در راه اسلام نثار می‌کنیم و اسلام را برای هیچ نفعی قربان نمی‌کنیم.

اکنون صورت دومی را ملاحظه کنید! و آن این است که اسلام مردم را بگونه‌ای در کنار هم قرار داده و پیوندشان داده که هیچ پیوند خونی، رنگ، زبان، میهن و غیره نمی‌تواند آنان را به یکدیگر چنان پیوند دهد.

اسلام خطاب به همه مسلمانان می‌فرماید:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣﴾ [آل عمران: ۱۰۳]

«و همگی به ریسمان الله (= قرآن و اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید، و نعمت الله را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید، و شما بر لبه گودالی از آتش بودید، (او) شما را از آن نجات داد. این گونه الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما راه یابید».

در باره تمامی غیر مسلمانان ارشاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ وَنُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ١١﴾ [التوبة: ۱۱]

«پس اگر توبه کنند، و نماز را بر پا دارند، و زکات را بدهند، برادران دینی شما هستند، و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند بیان می‌کنیم».

و مسلمانان را این چنین معرفی می‌نماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد ﷺ رسول الله است، و کسانی‌که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند».

پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند:

«أمِرْتُ أن أقاتِلَ الناسَ حتَّى يقولوا: لا إلٰه إلا الله، وأنَّ محمدًا رسولُ الله، فإذا شَهِدوا أن لا إلٰه إلا الله وأنَّ محمدًا رسول الله، واسْتَقْبَلوا قبلتنا، وأكلوا ذبيحتَنا، وصلَّوْا صلاتَنا، حَرُمت علينا دماؤُهم وأموالُهم إلا بحقِّها»[۱].

«به من دستور داده شده با مردم جنگ نمایم تا اینکه بگویند: لا إله إلا الله، وأنَّ محمدًا رسولُ الله. پس چون به لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله شهادت دادند، و روی به سوی قبله ما نمودند، و از ذبیحه ما خوردند؛ و به طریق ما ادای نماز کردند، خون‌ها و اموال‌شان جز به حق آن بر ما حرام می‌باشد».

همه مسلمانان در حقوق و فرایض باهم مساوی می‌باشند و در میان آن‌ها هیچ فرق و امتیازی وجود ندارد، آن حضرتﷺ درین مورد فرموده‌اند:

«الْمُؤْمنُ للْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشَدُّ بعْضُهُ بَعْضاً»[۲].

ترجمه: «مؤمن نسبت به مؤمن دیگر، مثل یک بنا و ساختمان است که هر قسمت از اجزای آن موجب استحکام قسمت‌های دیگر است».

«مثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وتَرَاحُمِهِمْ وتَعاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بَالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»[۳].

«مثال مؤمنان در دوستی و مهربانی و دلسوزی و رحم و توجه کردن به همدیگر، مثل بدن است که هر گاه عضوی از آن، از درد بنالد، سایر اعضا در بیداری و تب و حرارت، با او همدرد می‌شوند».

۱- ابو داود، کتاب الجهاد؛ تقریبا با نزدیک به این لفظ: بخاری (۲۴)؛ مسلم (۳۳).(مصحح)

۲- بخاری (۴۵۹)؛ مسلم (۴۶۸۴). (مصحح)

۳- مسلم (۴۶۸۵).(مصحح)

پیامبر بزرگوار اسلام از این جسم به کلمه «جماعت» یاد نموده‌اند:

«ید الله على الجماعة ومن شذ شذ في النار»[1].

«دست (یعنی مدد و نصرت) خداوند با جماعت است، و کسی که با جماعت مخالفت کند و از آن جدا شود جایگاهش دوزخ است».

همچنین آن حضرت ﷺ فرمودند:

«مَنْ خَالَفَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ»[2].

ترجمه: «کسی که به اندازه یک وجب از جماعت دور شود، حلقه اسلام را از گردنش بدور افکنده است».

و بر این هم اکتفا نمی‌کند و می‌فرماید:

«مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ»[3].

«هر کس بخواهد جماعت شما را متفرق نماید، او را به قتل برسانید».

و همچنین فرموده است:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهِيَ جَمِيعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ كَائِنًا مَنْ كَانَ»[4].

۱- سنن ترمزی (۲۰۹۳)؛ مستدرک حاکم (۳۵۹)؛ علامه آلبانی روایت را صحیح دانسته اما بخش: «ومن شذ شذ في النار» ضعیف است. صحیح و ضعیف الجامع الصغیر (۲۷۲۹). (مصحح)

۲- سنن ابوداود (۴۱۳۱)؛ مستدرک حاکم (۳۶۸)؛ صحیح و ضعیف سنن ابی داود (۴۷۵۸). (مصحح)

۳- معجم الکبیر طبرانی (۱۳۸۱۲) با نزدیک به این لفظ آورده است لفظ مسلم (۳۴۴۳) به این صورت است: «مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ». (مصحح)

۴- مسلم (۳۴۴۲). (مصحح)

ترجمه: «هر کس که قصد ازهم گسیختن پیوندهای این امت را که متحد هستند، داشته باشد؛ با شمشیر با او جنگ کنید هر کس که می‌خواهد باشد».

اساس ناسیونالیزم اسلامی چگونه صورت می‌گیرد

در جماعتی که آسایش و سکونت در آن بر اسلام استوار شده باشد، پیوندهای خونی، وطنی، رنگ و زبان در آن جایی ندارد. در چنین جامعه‌ای وقتی از سلمان ایرانیرضی الله عنه خواسته می‌شد خود را معرفی نماید، وی می‌گفت: «سلمان بن اسلام». علیرضی الله عنه در مورد وی می‌فرمود: «سلمان منا أهل البیت»[1]: «سلمان از اهل بیت ماست».

در آن جماعت باذان بن ساسان و پسرش شهر بن باذان نیز عضویت داشتند، کسانی که شجره ایشان به بهرام گور می‌رسید. رسول الله صلی الله علیه و سلم باذان را والی یمن و پسرش را والی صنعا مقرر فرمودند. در آن جماعت، بلال حبشیرضی الله عنه بود کسی که عمررضی الله عنه در موردش می‌فرماید: «بلال سیدنا ومولی سیدنا»: «بلال برده آقای ما و آقای ماست».

در آن جماعت صهیب رومیرضی الله عنه بود کسی که عمررضی الله عنه او را بجای خود به امامت نماز می‌گماشت.

در آن جماعت سالمرضی الله عنه غلام ابوحذیفهرضی الله عنه نیز بود، کسی که در مورد او عمررضی الله عنه قبل از وفاتش فرموده بود: «اگر امروز وی زنده می‌بود، او را برای خلافت نامزد می‌ساختم». در آن جماعت زید بن حارثه یک غلام بود، کسی

۱- مشهور است که در هنگام خندق، رسول الله صلی الله علیه و سلم این را به سلمان گفت؛ اما این روایت جدا ضعیف است؛ رک: سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة (۳۷۰۴). (مصحح)

که رسول الله ﷺ دختر عمه خود زینب رضي الله عنها را به نکاح او درآورد. در آن جماعت اسامه پسر زید رضي الله عنهما بود، کسی که رسول الله ﷺ وی را سردار سپاهی مقرر کرد که در آن ابوبکر صدیق، عمر فاروق، ابو عبیده بن الجراح و دیگر اصحاب جلیل القدر رضي الله عنهم شرکت داشتند.

عمر رضي الله عنه به پسرش عبدالله رضي الله عنه در مورد اسامه رضي الله عنه فرمودند: پدر اسامه رضي الله عنهما از پدر تو برتر بود و شخص اسامه رضي الله عنه نیز از تو برتر است.

اخلاق مهاجرین

این جماعت، تمام آن بت‌های عصبیت را با تیشه اسلام تکه تکه و ریزه ریزه کردند، بت‌هایی که به اسم و رسم، نسل و وطن، رنگ و زبان و غیره موسوم بودند، از دوران‌های گذشته تا زمان جاهلیت جدید در تمام گیتی رواج داشت. وطن اصلی رسول الله ﷺ " مکه " بود، آن را بخاطر اسلام ترک گفته و با یارانش به سوی مدینه هجرت فرمودند. ازین امر، این معنی استنباط نمی‌شود که گویا آن حضرت ﷺ و یارانش با میهن خویش عشق و محبت طبیعی نداشتند، نه، بلکه هر انسانی نسبت به وطنش محبت و عشق دارد. رسول الله ﷺ در هنگام ترک مکه روی به مکه نموده و گفتند: «ای مکه ! تو برایم گرامی ترین جای جهانی، اما افسوس که ساکنان آن از سکونت من در آن ممانعت به عمل می‌آورند».

بلال رضي الله عنه هنگام ورود به مدینه مریض شد، گاها خاطرات زندگی مکه در فکرش خطور می‌کرد. این اشعار مظهر حسرت بی پایان اوست که از زبانش بدر می‌شد و تا امروز زبان زد مردم است.

ألا ليت شعري هل أبيتنَّ ليلة ‌ ‌ ‌ بواد وحولی اذخر وجليل

وهل أُرِدَن يوما مياه مجنة ‌ ‌ ‌ وهل يبدون لي شامة وطفيل

هان، ای کاش می‌دانستم که می‌شود یک شب دیگر را در وادی‌ای بگذرانم که بوته‌های گیاهان خوشبوی اِذخر و جلیل اطرافم را گرفته باشند؟

و آیا روزی می‌شود که بر سر برکه‌های آب مجنه بروم؟ و آیا بار دیگر شامة و طفیل- کوه‌های مکه- در برابر دیدگانم نمودار می‌شوند؟!»

اما این همه حب وطن نتوانست این بزرگان را از هجرت در راه اسلام باز دارد.

طرز العمل انصار

از طرف دیگر اهل مدینه، رسول الله ﷺ و مهاجرین را با دل و جان جای دادند و جان و مال خویش را تقدیم خدمت اقدس کردند. عایشه ل گفته است: «مدینه را قرآن فتح کرد، پیامبر اکرم ﷺ انصار و مهاجرین را برادر همدیگر قرار دادند، آنان تا مدت زیادی از هم میراث می‌بردند»، تا اینکه خداوند تعالی با نزول این آیات میراث: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ﴾[1]، این نوع توارث را نسخ نمود.

انصار زمین‌ها و باغ‌های خود را به دو بخش تقسیم کردند و یک بخش را به برادران مهاجرشان دادند. هنگامی که اراضی بنی نضیر فتح شد، انصار به رسول الله ﷺ عرض کردند که: این زمین‌ها را نیز به برادران مهاجر ما بدهید. این ایثاری بود که در تعریفش خداوند تعالی می‌فرماید.

﴿وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: ۹]

«و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان نیازمند باشند».

۱- و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از دیگران) سزاوارترند.

سعدﷺ به برادر دینی خود پیشنهاد نمود که نیمی از مال او را بگیرد، و همچنین به او پیشنهاد کرد و گفت: من دو همسر دارم، ببین هر کدام را می‌پسندی بگو تا طلاقش دهم و بعد تو با او ازدواج نمایی. بعد از وفات رسول الله ﷺ وقتی که مهاجرین یکی بعد از دیگری به مقام خلافت رسیدند، هیچ یک از انصار اعتراض نکردند و نگفتند: شما نسبت به ما گروهی اندک هستید و شهر، شهر ما است و ما باید زمام حکومت را بدست بگیریم.

رسول اکرم ﷺ و حضرت عمرﷺ در نواحی مدینه زمین‌هایی را به مهاجرین توزیع کردند، هیچکس از انصار لب به اعتراض نگشود.

قربانی علایق مادی بخاطر دین

مهاجرین مکه در نبردهای بدر و احد بخاطر دین، با اقارب و نزدیکان خویش به مقابله برخاستند. ابوبکرﷺ با شمشیر به پسرش عبدالرحمن حمله کرد. حذیفه ﷺ پدرش حمله نمود[1]. عمرﷺ یکی از دایی‌هایش را

۱- پدر حذیفه مسلمان بود و از انصار. در روایات آمده که در جنگ احد به خطا به شمشیر مسلمانان شهید شد و حذیفه مسلمانانی را که به خطا پدرش را کشته بودند، بخشید. بخاری (۳۷۵۸). متن روایت: لما كان يوم أحد هزم المشركون فصرخ إبليس لعنة الله عليه أي عباد الله أخراكم فرجعت أولاهم فاجتلدت هي وأخراهم فبصر حذيفة فإذا هو بأبيه اليمان فقال: أي عباد الله أبي أبي قال قالت فوالله ما احتجزوا حتى قتلوه فقال حذيفة: يغفر الله لكم. قال عروة: فوالله ما زالت في حذيفة بقية خير حتى لحق بالله عز وجل.

اما صحابی‌ای که پدرش را در احد کشت، ابوعبیده ﷺ بود امین هذه الامة. به خاطر همین عمل ایشان الله متعال آیه فرستاد: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ

بخاطر اسلام کشت. در غزوه اُحد عباس عم رسول اکرم ﷺ، عقیل رضی الله عنه پسر عموی رسول الله و ابوالعاص رضی الله عنه داماد آن‌حضرت ﷺ اسیر شدند، آنان همانند سایر اسیران نگهداری می‌شدند. رأی حضرت عمر رضی الله عنه این بود که تا تمام اسیران باید اعدام شوند، هر یک از مسلمانان فامیل خود را بکشد.

در هنگام فتح مکه، رسول اکرم ﷺ از اشخاصی که نه از قبیله‌ی او بودند و نه هم‌وطن ایشان، کمک گرفته و به قبیله و وطن خود حمله نمود. آنان گردن‌های نزدیکان‌شان را با شمشیرهای بیگانگان قطع کردند. در بین عرب‌ها، این امر تازگی داشت که شخصی با حمایت و همکاری بیگانگان به قبیله و وطنش یورش برد، آن‌هم نه بخاطر پول و زمین، بلکه تنها بخاطر کلمه حق.

زمانی که اوباشان قریش به قتل می‌رسیدند، ابو سفیان نزد پیامبر ﷺ آمده عرض کرد: «ای رسول خدا! نو نهالان قریش از بیخ و بن کشیده می‌شوند، روزی نام و نشان قریش باقی نخواهد ماند. رحمة للعالمین بعد از

كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴿٢٢﴾ [المجادلة: ۲۲]: «گروهی را که به خداوند و روز قیامت ایمان می‌آورند نخواهی یافت با کسی که با خدا و پیغمبرش مخالفت ورزیده است دوستی کنند هرچند پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند. اینانند که (خداوند) در دل‌هایشان ایمان را نگاشته است و آنان را به فیضی از سوی خود توان داده است. و آنان را به باغ‌هایی درمی‌آورد که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند. خداوند از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. اینان حزب خدا هستند. هان بدانید که حزب خدا رستگار است». رک: المعجم الکبیر (۳۶۴)؛ مستدرک حاکم (۵۱۵۲). البته این ماجرا مربوط به جنگ بدر است. (مصحح)

شنیدن این گفته ابوسفیان، دستور داد دیگر اهل مکه را نکشند. انصار پنداشتند که قلب رسول الله ﷺ به سوی قبیله‌اش مایل شده است؛ لذا باهم گفتند: پیامبر ﷺ هم آدم است و به اهل خویش صله رحمی می‌کند. این مرد شیفته شهر خود گشته و به قبیله خود رغبت پیدا کرده است. (و مدینه را ترک خواهد گفت)[۱].

این گفته‌ها و برداشت انصار را رسول الله ﷺ شنیدند. پس انصار را گرد آورد و خطاب به آن‌ها فرمود: «خیر؛ بلکه من بنده و رسول خدا هستم و به سوی خدا و شما هجرت نموده‌ام؛ پس با شما زندگی خواهم کرد و در میان شما خواهم مرد».

پیامبر اسلام ﷺ آنچه را برای انصار مدینه گفته بودند، همه را به منصه اجرا گذاشتند. چنانکه بعد از فتح مکه در آنجا نماندند و زندگی با انصار در مدینه را ترجیح دادند.

ازین بر می‌آید که رسول خدا ﷺ بخاطر وطن دوستی و یا حس انتقام جویی از مردم مکه، آنان را مورد حمله قرار ندادند، بلکه هدف اصلی آن حضرت اعلای کلمة الله بوده است.

در هنگامی که اموال فتح هوازن و ثقیف تقسیم می‌شد، باز هم انصار دچار اشتباه شدند و برداشتی صحیح از عمل رسول خدا ﷺ نداشتند. آن حضرت ﷺ قسمت اعظم مال غنیمت را میان نو مسلمانان قریش توزیع کرد. برخی از نو جوانان انصار پنداشتند که گویا انگیزه این کار پاسداری قبیله وی است. برای همین گفتند: «خدا رسولش را مورد عفو قرار بدهد، به خدا،

۱- چنین روایتی را نیافتم؛ در فتح مکه رسول الله بدون خون‌ریزی آن را فتح نموده و تنها عده کمی مقاومت کردند که جلوی آنها گرفته شده و عده‌ای فرار کردند و دستور قتل عده‌ای نیز مستقیما از سوی رسول خدا ﷺ صادر شد. (مصحح)

رسول خدا -ﷺ- چشمش به قوم و قبیله‌اش افتاده است!؟ همه غنایم را به آنان داد و چیزی برای ما باقی نگذاشت؛ در حالی که هنوز از شمشیرهای ما خون می‌چکد (یعنی با دشمن ما جنگ نمودیم و آنان را شکست دادیم)».

بنا برآن رسول الله ﷺ بار دیگر انصار را فراخوانده و فرمودند: «شما- ای جماعت انصار- در دل‌های‌تان نسبت به من خشمگین شدید، به خاطر پر گیاهی از مال دنیا که بواسطه آن خواستم دل مردمانی را به دست بیاورم تا مسلمان شوند؛ و شما را به اسلام‌تان واگذار کردم؟! - ای جماعت انصار- آیا دوست ندارید که مردم گوسفند و شتر ببرند، و شما رسول خدا را همراه خودتان ببرید؟! سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست؛ حتی اگر هجرتی در کار نبود، من خود مردی از انصار بودم؛ و اگر مردم همه یک ملت شوند، و انصار یک ملت، من به ملت انصار خواهم پیوست! بار خدایا، انصار و فرزندان انصار را و فرزندان فرزندان انصار، را رحمت فرمای!»[1].

در جنگ بنی مصطلق، عمربن خطاب خدمتکاری داشت که او را جهجاه غفاری می‌نامیدند. بر سر آب، خدمتکار عمربن خطاب با سنان بن وَبَرجُهَنی درگیر شد و با یکدیگر به زدوخورد پرداختند. آن مرد جُهَنی فریاد زد: ای جماعت انصار! جهجاه نیز فریاد زد: ای جماعت مهاجرین! شمشیرها از نیام کشیده شد و نزدیک بود که جنگ در گیرد. رسول الله ﷺ با شنیدن این خبر، آن دو گروه را فراخوانده و فرمودند: (أبدعوى الجاهلية وأنا بين أظهركم؟ دعوها فإنها منتنة).[2]

۱- مسند احمد (۱۱۳۰۵)؛ علامه آلبانی نیز آن را تصحیح کرده است، فقه السیرة غزالی به تحقیق آلبانی (۳۹۷/۱). (مصحح)

۲- رک: بخاری (۴۵۲۵)؛ مسلم (۴۶۸۲) که در آن لفظ «أبدعوى الجاهلية وأنا بين أظهركم» نیست. (مصحح)

«شعار جاهلیت می‌دهید در حالیکه من هنوز در میان شما هستم؟! این رفتارها را که بسیار چندش‌آور است! رها کنید»

خبر این درگیری به عبدالله بن‌اُبّی بن‌سلّول رسید. عبدالله بن اُبّی خشمناک شد و گفت: واقعاً چنین کردند؟! اینان در شهر و دیار خودمان با ما سر ستیز دارند و به ما بزرگی می‌فروشند! به خدا مَثَل ما و اینان همان ضرب‌المثل قدیمی است که گفته‌اند: **سَمّن کلبك يَأْكُلْكَ**! سگت را فربه ساز تا خودت را بخورد!

(أما والله؛ لئن رجعنا إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل!)

«هان به خدا، همینکه به مدینه بازگردیم، اشراف مدینه اوباش را از آن بیرون خواهند راند!؟»

آنگاه روی به اطرافیانش کرد و گفت: این کاری است که خودتان بر سر خودتان آوردید! اینان را وارد سرزمین‌تان کردید و اموال‌تان را با اینان تقسیم کردید! هان به خدا، اگر امساک کرده بودید و دست مساعدت به آنان نداده بودید، به شهر و دیار دیگری می‌رفتند!؟

این سخنان به رسول الله ﷺ رسید. آن حضرت، حضرت عبدالله پسر عبدالله ابن ابی را فراخوانده به او گفت: پدر شما این چنین گفته است. عبدالله با پدرش محبت آتشینی داشت و او به این افتخار داشت که در خزرج پسری یافت نمی‌شود که تا به این حد به پدرش عشق بورزد. اما همینکه این داستان و ماجرا را شنید، عرض نمود: «ای رسول‌خدا! اگر خواستید او را بکشید، فرمان قتلش را به من بدهید؛ به خدا سوگند من سرش را برای شما می‌آورم!».

عبدالله بن ابی از پدرش بیزاری جست و در هنگام ورود به مدینه، بر دروازه مدینه ایستاد و شمشیرش را از غلاف بیرون کشید. وقتی ابن‌اُبّی سر

رسید، به او گفت: به خدا، از اینجا گذر نمی‌کنی تا آنکه رسول‌خدا به تو اجازه ورود بدهد! زیرا که عزیز اوست و ذلیل توئی؟! ابن ابی با شنیدن این سخنان از زبان پسرش خطاب به قوم خود گفت: «بشنوید ای اهل خزرج، اکنون فرزندم به من اجازه نمی‌دهد به شهر و خانه‌ام داخل شوم

مردم آمدند و به عبداللهﷺ گفتند: اجازه بده پدرت داخل شود. وی گفت: بدون اجازه رسول الله، او در سایه مدینه هم نمی‌تواند پناه بگیرد و پناه ببرد. مردم به خدمت رسول اکرم ﷺ رفته و این واقعه را به عرض آن حضرت رساندند. آن حضرت فرمود: بروید به عبدالله بگوئید که پدرش را اجازه بدهد. وقتی که عبداللهﷺ این فرمان را شنید، شمشیر را در نیام گذاشت و به پدرش گفت: حکم آن حضرت مقدم است، حالا اجازه داری داخل شوی».

هنگامی که بنو قینقاع مورد حمله قرار گرفت، حضرت عباده بن صامت درین قضیه به عنوان حاکم مقرر شد، او فیصله نمود که باید تمام این قبیله از مدینه اخراج شوند. حال آنکه بنی قینقاع حلیف قبیله بنی خزرج؛ یعنی قبیله حضرت عبادهﷺ بودند، اما وی به اندازه ذره‌ای به این ارتباط التفات نکرد.

در مسأله بنو قریظه، سعد بن معاذ ﷺ سردار اوس به حیث داور مقرر شد، او در باره هم‌پیمانان و دوستانش چنین فیصله نمود: تمام مردان بنو قریظه باید به اعدام محکوم شوند. زنان و اطفال آنان اسیر و اموال‌شان به غنیمت گرفته شود.[1]

۱- صحیح بخاری (۳۵۲۰). (مصحح)

درین مسأله حضرت سعدﷺ به ارتباطات هم‌پیمانی و دوستانه توجهی نکرد. حال آنکه اهمیت حلف و هم‌پیمانی در عرب برای همگان معلوم است، علاوه بر آن، بنی قریظه از قرن‌ها به این طرف هموطن انصار بودند.

روح اصلی جامعه اسلامی

بر اساس شواهد ذکر شده، این حقیقت به خوبی واضح می‌شود که در بنای ناسیونالیزم اسلامی، نژاد، وطن، زبان و رنگ، هیچگونه سهمی ندارد. مهندسی که این بنا را پایه‌گذاری نموده است، دیدی جهانی دارد؛ او تمام عالم انسانیت را به مثابه مواد خامی پنداشته است، لذا از هرسو در پی به پختگی رساندن آن شد، پس به وسیله آهک ایمان و عمل صالح، این اجزای متفرق را باهم وصل کرد و کاخ یک ناسیونالیزم جهانی را بنا نمود، کاخی که بر تمام کره زمین مسلط شود. قیام و دوام این عمارت عظیم الشان منحصر به این نبود که تمام اجزای مختلف الاصل، مختلف الشکل، مختلف المقام، اصلیت‌های جداگانه‌شان را فراموش کرده و تنها یک اصل را مد نظر داشته باشند، رنگ‌های مختلف را از نظر دور داشته و همه به یک رنگ در آیند! آنان از بعضی اصول جاهلیت دست برداشتند، پس همه از یک مخرج صدق خارج شده و در یک مدخل صدق داخل شدند. یک چنین وحدت ملی، روح بنیان مرصوص می‌باشد.

اگر این وحدت برهم زده شود، اگر در اجزای این ملت، احساس جدا کردن اصل‌ها و نسل‌ها، اختلاف نمودن در وطن و مقام و تنوع شکل و رنگ و متضاد ساختن اغراض دینوی، ریشه دواند؛ دیوارهای این عمارت منهدم خواهد شد، بنیادهایش از بیخ کشیده می‌شوند و کلیه اجزای آن از بین خواهند رفت؛ همانگونه که در قلمرو یک سلطنت، نمی‌شود چندین سلطنت دیگر تشکیل شود، به همان طریق نمی‌شود در یک ملیت، چندین ملیت

بوجود آید. در چهار چوب ملیت اسلامی، تجمع ملیت‌های نژادی، وطنی، زبانی کاملاً محال است. ازین دو نوع ملیت‌ها، فقط یکی از آن‌ها می‌تواند قیام و استحکام یابد.

پس کسی‌که مسلمان است و مسلمان زیستن را آرزو دارد، از هم گسیختن احساس باطل پیوندهای خاک و خون از تمام ملیت‌ها، از رسالت‌های اوست. در مورد کسانی که می‌خواهند پیوندهای وطنی، خونی، زبانی و نژادی مستحکم و ناگسستنی باشد، باید گفت: آنان کسانی هستند که اسلام در قلب و روح آنان ریشه ندوانیده است، بلکه جاهلیت بر قلب و مغز آنان حاکم است، شاید امروز یا فردا اسلام را ترک کند و اسلام نیز او را.

واپسین توصیه رسول الله ﷺ

در واپسین لحظات زندگی، پیامبر اسلام ﷺ بیم آن را داشت که مبادا در بین مسلمانان آتش تعصبات جاهلی افروخته شود و آنان به دست خویش کاخ ملت اسلامی را فرو ریزند؛ بنابراین، پیامبر ﷺ بارها فرمودند: «أَلا لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».[۱]

«مراقب باشید که بعد از من کافرانی نشوید (عملتان مانند کافران نشود) که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند!».

در هنگام ادای مناسک حج «حجة الوداع» در خطبه عرفات خطاب به عموم مسلمانان فرمودند:

«هان، ای مردمان، سخن مرا بشنوید؛ که من نمی‌دانم، شاید دیگر سال‌های آینده شما را در این موقف نبینم!؟

۱- صحیح بخاری (۱۱۸، ۱۶۲۳، ۱۶۲۵، ۴۰۵۱ و ...). (مصحح)

حریم خون‌های شما و اموال شما محترم است، و باید حُرمت آن‌ها را نگاه دارید، همانند حُرمت امروز، در این ماه، و در این شهر شما. هشدار، هر آنچه مربوط به جاهلیت است بی‌اعتبار است و زیر پاهای من جای دارد. خون‌های ریخته شده در جاهلیت فرو نهاده است و غیر قابل قصاص و خونخواهی؛ و نخستین خونی که از ما ریخته شده و آن را قصاص نخواهیم کرد، خون ابن‌ربیعه پسر حارث است؛ همچنین، رِبای دوران جاهلیت از اعتبار ساقط است، و نخستین ربایی که آن را از موارد ربای خودمان از درجه اعتبار ساقط می‌گردانم، ربای عباس بن عبدالمطلب است که تماماً بی‌اعتبار است...!»

بعد به منی تشریف فرما شدند و در آنجا باز هم این کلمات را تکرار نموده و بر آن افزودند:

«باری، خدایتان را ملاقات خواهید کرد، و او راجع به اعمال شما از شما پرس و جو خواهد کرد؛ بنابراین، پس از من به قهقرا نروید و گمراه نشوید و گردن یکدیگر را نزنید!.

بشنوید ! اگر حبشی سیاهی بر شما امیر باشد و مطابق کتاب الله حکم کند، حکم او را بپذیرید و اطاعتش کنید».

بعد ازین ارشاد، سه مرتبه پرسید: «به هوش باشید، آیا پیام خدا را به شما رسانیدم؟

مردم گفتند: آری ای رسول الله.

فرمود: بارخدایا، شاهد باش! این پیام مرا حاضرین به غایبین برسانند»[۱].

«پس از ادای حج و برگشتن به مدینه منوره، به محل شهدای احد تشریف برده و خطاب به مسلمانان فرمودند:

۱- برای مطالعه کامل این خطبه رک: مسلم (۲۱۳۷). (مصحح)

«به خدا من از این بر شما نمی‌ترسم که پس از من شرک بورزید، بلکه از این می‌ترسم از اینکه در ارتباط با این دفینه‌ها و گنجینه‌های دنیا به رقابت بپردازید!؟ اگر چنین کنید هلاک خواهید شد، همانگونه که امت‌های قبلی هلاک شده‌اند»[1].

خطر بزرگ برای اسلام

فتنه‌ای که در زمان ظهور رسول اکرم ﷺ موجود بود، فتنه‌ای که نبی ﷺ آن را هلاکت نامیدند. هر تباهی که از قرن نخست تا امروز دامنگیر مسلمانان شده است، همه از سوی خودشان بوده است. چنانکه چند سال بعد از وفات پیامبر اسلام ﷺ فتنه عصبیت دو باره سر برآورد، همین عصبیت و نژاد پرستی و قبیله‌گرایی باعث شد تا اموی‌ها بر علیه اقتدار هاشمی بپاخیزند[2]. همین امر نظام اصلی سیاست اسلام را درهم و برهم ساخت.

۱- مسلم (۴۲۴۹) (مصحح)

۲- منظور علامه مودودی رحمه الله جنگ صفین است؛ دلایل، عوامل و انگیزه‌های این جنگ وجود منافقان و یهودیانی بود که در میان لشکر مسلمین رخنه کرده بودند، عثمان رضی الله عنه را در شهر پیامبر ﷺ و در ماه حرام شهید کردند و خود را در لشکر علی رضی الله عنه جای دادند. معاویه رضی الله عنه که خطر آنان بر جامعه اسلامی را درک کرده بود، تقاضای قصاص فوری آنان را داشت اما علی رضی الله عنه زمان را مناسب نمی‌دید و این اختلاف رأی چنان بزرگ شد که به جنگ انجامید. لازم به یادآوری است که دیدگاه علامه مودودی در مورد برخی اصحاب از جمله معاویه رضی الله عنه موافق با دیدگاه اهل سنت و جماعت نیست. دیدگاه ایشان در این باب در کتابی به نام خلافت و ملوکیت انعکاس یافته است. در رد دیدگاه ایشان در این باب، علامه مفتی محمد تقی عثمانی کتابی جالب نوشته‌اند که شهید علامه ابراهیم دامنی ترجمه کرده و به نام معاویه و حقایق تاریخی منتشر شده است. (مُصحح)

بعدها این فتنه به شکل برتری نژاد ترکی، عجمی و عربی ظهور پیداکرد، پس با ظهور چنین اندیشه‌ای وحدت سیاسی اسلام خاتمه یافت.

بیشتر ممالک اسلامی دستخوش این فتنه گردیدند، کشورهای اسلامی قطعه قطعه و رو به تباهی رفتند و حکومت‌ها و سلطنت‌های مختلفی تشکیل گردیدند. در عصر نزدیک، ترکیه و هندوستان که بزرگترین سلطنت‌های مسلمان به شمار می‌آمدند؛ در آتش این فتنه‌ها از بین رفتند. تفرقه‌های هندی‌ها و مغول‌ها منجر به نابودی سلطنت مغول گردید. در ترکیه عدم انسجام و هماهنگی ترک‌ها، عرب‌ها و کردها موجبات فرو پاشی خلافت عثمانی را فراهم آورد.

اگر تاریخ کامل اسلامی را مرور کنیم، مشاهده خواهیم کرد که: در هرجایی که سلطنت مستحکم و پرتوان بوده است، آن حکومت فقط بر اساس اسلام و بدون امتیاز جنسیت، نژاد، ملیت‌ها و نسل‌های مختلف بنیان گزاری شده بوده است، اگر چه فرمانروای آن، فرمانده ارتش آن و اهل قلمش، همه و همه مختلف الجنس بودند. اقتدار عراقی‌ها در آفریقا، شامی‌ها در ایران و افغان‌ها در هندوستان مثال بارز دیانت، صداقت، امانت‌داری و جان فشانی حکومت‌های اسلامی بوده است. آن‌ها چنان خدماتی را می‌کردند که گویی به وطن اصلی‌شان خدمت می‌نمودند.

اقدامات نافع سلطنت‌های مسلمان در امر فراهم ساختن زمینه کار برای مردم، هیچگاه برای یک نسل و یک کشور منحصر نبود. حکومت‌های اسلامی اشخاص لایق و فعال را به کار می‌گمارد. مسلمانان هر جای وطن اسلامی را دار اسلام و وطن و خانه خویش می‌پنداشتند. اما هنگامی که فتنه‌ها، خود خواهی‌ها و نفسانیت آغاز شده و امتیازات نژاد، رنگ و مرز و بوم در بین مسلمانان راه یافت، آن‌ها با یکدیگر به بغض و حسد پرداختند. سازش‌ها و توطئه‌ها آغاز یافت، نیرویی که می‌بایست در مقابله با دشمنان

صرف شود، در مخالفت و جنگ با یکدیگر مصرف می‌نمودند. جنگ‌های داخلی در بین مسلمانان آغاز شد و بیش‌ترین نیروهای مسلمانان از بین رفتند.

تقلید کور کورانه از غرب

مسلمانان امروزی در هر منطقه و کشوری که باشند، از کشورهای غربی درس آموخته و دم از نژاد و وطن می‌زنند، عرب به عربیت خود می‌نازند؛ مصری‌ها از فراعنه خویش یاد می‌کنند. ترک‌ها در افتخار به ترک بودن‌شان به پیوند خود با چنگیز خان و هلاکو افتخار می‌کنند. ایرانی‌های [شیعه] به سبب حب ناسیونالیستی می‌گویند: جبر و زور سپاهیان عرب باعث شد که حسین و علی رضی الله عنهما در زمره قهرمانان ما معرفی شوند، حال آنکه قهرمانان ملی ما، رستم و اسفندیار بودند. در هندوستان نیز مردمانی سربلند کردند که خویشتن را به ملیت هندوستانی‌شان منصوب می‌کنند؛ پس مردمانی را در آنجا می‌بینی که می‌خواهند ارتباط‌شان را با آب زمزم قطع و به آب گنگا بپیوندند. مردمانی هستند که قصد دارند بهبم و ارجن را به عنوان قهرمانان ملی خویش قرار دهند. اما این همه بخاطر اینست که این بی‌خردان نه روش خودشان را می‌دانند و نه روش غربی را. اصول و حقایق از نظرشان پوشیده است. آن‌ها ظاهر بین هستند، فقط نقوش زیبا و خوشرنگ سطحی را می‌ببینند و به ساز غربی‌ها می‌رقصند. این‌ها بیخبر از آنند که آنچه برای ملت غربی آب حیات است، برای ملت اسلامی زهری بیش نیست. اساس ملیت‌های غربی بر نژاد، وطن، رنگ و زبان استوار است، بنا براین، هر ملتی مجبور است از شخصی که از قوم و نسل و زبان او نباشد، دوری نماید. در آنجا شخصی از یک قوم با قوم دیگر بگونه راستین وفادار نیست. اهل کشوری نمی‌تواند بگونه راستین خادم مردمان کشور دیگر باشد. قومی

نمی‌تواند به مردمان قوم دیگر اعتماد کند و منافع آن‌ها را بر منافع خود ترجیح دهد.

اما مسئله ناسیونالیزم اسلامی، کاملاً برعکس آنست، در ناسیونالیزم اسلامی پایه ملیت بجای نسل و وطن، بر اعتقاد و عمل پایه گذاری شده است. مسلمانان تمام جهان بدون در نظر گرفتن امتیازات مادی مثل نژاد و پیوند و غیره، شریک حال و معاون همدیگرند. یک مسلمان هندی اگر در مصر تابعیت حاصل نماید، احساس می‌کند در هندوستان زندگی می‌کند. یک مسلمان افغان بخاطر حفاظت شام (سوریه) آنقدر جان فشانی و فداکاری از خود نشان می‌دهد که گویی برای حفظ افغانستان در نبرد است.

بنابراین، در بین مسلمانان ممالک مختلف اثری از عصبیت نسلی یا جغرافیایی وجود ندارد. در این مورد، اصول اسلام و اصول غرب بر ضد یکدیگرند. عاملی که در آنجا باعث قوت می‌شود، در اینجا ضعف و ناتوانی به بار می‌آورد! و آنچه که اینجا مایه حیات است، در آنجا به عینه زهر قاتل است.

اقبال رحمه الله این حقیقت را در قالب شعری به زبان اردو، این چنین بیان داشته است:

اپنی ملک پر قیاس اقوام مغرب سی نه کر
خاص هی ترکیب مین قوم رسول هاشمی
ان کی جمعیت کا هی ملک و نسب پر انحصار
قوت مذهب سی مستحکم هی جمعیت تری

یعنی: میهن خویش را با ملل غرب مقایسه مکن؛ زیرا ملت رسول هاشمی ترکیب ویژه‌ای دارد. آن (ملت غربی) منحصر است به میهن و نژاد؛ و جمعیت شما با نیروی مذهب مستحکم و استوار است.

بعضی‌ها به این خیال خام می‌باشند که با داشتن احساسات ملی، نژادی یا وطنی، پیوند ناسیونالیزم اسلامی می‌تواند در مسلمانان باقی بماند. به این ترتیب، آن‌ها با این فکر که این دو نگرش با هم مسیری موازی را می‌پیمایند و یکی بر دیگری تأثیر ندارد؛ و ما می‌توانیم از فواید این دو نوع ملیت استفاده کنیم؛ وجدان‌شان و مردم را می‌فرینبد. این تصور تنها از جهل و قلت فهم ناشی می‌شود. همانگونه که خداوند به هر انسان دو قلب نداده است. به همین ترتیب تجمع دو مسیر متضاد کاریست کاملاً محال.

نتیجه احساس ملی‌گرایی این می‌شود که هر کس خود و هم وطنانش را از دیگران برتر بداند. اما اقتضای طبیعی ناسیونالیزم اسلامی اینست که مسلمان را از خود و غیر مسلم را بیگانه بشمارد. اما اقتضای ناسیونالیزم این است که در آن ملیت و نژاد و وطن مطرح باشد؛ پس هم وطنی‌ها و هم نژادهای خود را خودی می‌داند و سایرین را بیگانه. پس یک انسان عاقل برای ما توضیح دهد که: چگونه می‌شود این دو نظریه با این دو احساس متفاوت در یک قلب جای بگیرد؟ چگونه امکان پذیر است که شما یک هموطن غیر مسلم‌تان را از خود بشمارید و او را اجنبی محسوب نکنید؟ اما یک مسلمان غیر وطنی هم بیگانه باشد و هم غیر خودی؟.

هل يجتمعان معا؟ أليس منكم رجل رشيد؟

باید دانست که نتیجه ایجاد احساسات هندوئیزم، ترکیزم، افغانیزم، عربیزم و ایرانیزم در مسلمانان، مستلزم از هم پاشیدن وحدت اسلامی و از بین رفتن احساس ملیت اسلامی است. این نتیجه نه تنها منطقی است، بلکه به اساس تجربه نیز ثابت شده است. از موقعی که تعصبات نژادی و وطنی در مسلمانان پیدا شده است، یک مسلمان گلوی مسلمان دیگر را

فشرده و به آنچه که پیامبر از آن برحذر داشته بود، افتادند. رسول خدا ﷺ فرموده بود: «أَلَا لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».

«مراقب باشید که بعد از من کافرانی نشوید (عمل‌تان مانند کافران نشود) که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند!».

لهذا پیام ما به داعیان میهنیزم و ملی‌گرایی اینست که خود و جهان را فریب ندهند، آنان باید بدانند که دعوت به ناسیونالیزم میهنی، با دعوت محمد رسول الله ﷺ کاملاً متضاد است.